

باسمه تعالی

- ۱..... **مشتق**
- ۱..... **تنبیه پنجم**
- ۲..... عدم مرجعیت عرف در تحدید مفاهیم در صورت واضح بودن مفاهیم
- ۲..... مرجعیت عرف در تحدید مفاهیم در صورت عدم وضوح مفاهیم
- ۳..... اشکال مجازیت صفات باری تعالی
- ۳..... مجاز گویی در هیئت مشتق
- ۴..... لفظی بودن نزاع
- ۴..... **تنبیه ششم: شریطیت جری مبدا بر ذات بدون واسطه در عروض**
- ۴..... عدم شرطیت جری مبدا بر ذات بدون واسطه در عروض
- ۵..... شرط دانستن جری مبدا بر ذات بدون واسطه برای صدق حقیقی مشتق

موضوع: تنبیه پنجم و ششم / مشتق / مقدمات علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد تنبیه پنجم بود. موضوع این تنبیه قیام مبدا به ذات بود. صاحب فصول فرمود در مواردی که مبدا از احداث است قیام لازم است و در غیر آن موارد قیام لازم نیست. مرحوم آخوند فرمود واضح است که باید مبدا به ذات قائم باشد اما قیام به انحاء مختلفی است. بعد بحث از صفات باری تعالی به میان آمد.

مشتق

تنبیه پنجم

بحث در تتمه امر خامس بود آیا در جریان مشتق بر ذات به نحو حقیقت، تلبس ذات به مبدا شرط است؟ مرحوم آخوند فرمود واضح است که تلبس ذات به مبدا لازم است بعد مشکله ای در صفات باری تعالی مطرح شد و آن عبارت است از اینکه در صفات باری تعالی تلبس ذات به مبدا در کار نیست بلکه صفات عین ذات است.

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۵۷.

زبان حال مرحوم آخوند این است که کلمه تلبس در آیه و روایتی نیامده است تا بر تلبس تحفظ داشته باشیم بلکه مهم این است که ذات با مبدا همراه باشد حال این همراه بودن در بعضی موارد به نحو عینیت است والبته تلبس به نحو عینیت اعلی مراتب واجد بودن است.

صاحب فصول فرمود: این صفات وقتی بر ممکنات اطلاق می شود و می گوئیم: زید عالم قادر یک معنا دارد ولی وقتی بر خداوند اطلاق می شود معنای دیگری دارد و از معنای مذکور نقل داده شده و یا مجازا در معنای جدیدی بکار رفته است. زیرا مبادی صفات خداوند به ذات قائم نیستند چون اگر قائم به ذات او باشند صفات باید زائد بر ذات باشند. ان قلت: ما میگوییم صفات عین ذات خداوند هستند و قیام هم مشکلی ندارد زیرا یکی از انحاء قیام اتحاد عینی است بلکه اعلی مراتب قیام اتحاد عینی است.

قلت: این مطلب درست است ولی دقت عقلی است و عرف به آن حکم نمیکند. مرحوم آخوند فرمود ما قبول داریم که عرف این دقت را درک نمکنند و واجدیت را نمیفهمند زیرا صفات باری تعالی عین ذات خداوند هستند ولی عرف در تعیین مدالیل مرجع است نه در تطبیق مصادیق.

عدم مرجعیت عرف در تحدید مفاهیم در صورت واضح بودن مفاهیم

کلام مرحوم آخوند متین است اما در جایی که مفهوم واضح است مثلاً یک کیلو گرم هزار گرم است اما اینکه عرف هزار و یک گرم را یک کیلو به حساب بیاورد معتبر نیست زیرا مفهوم یک کیلو گرم واضح است و نیازی به رجوع به عرف نداریم. در محل بحث نیز گفته میشود عرف واجدیت را نمیفهمد یعنی عرف حکم میکند که باید مبدا به ذات قیام داشته باشد و قیام فرع اثنیت و واجدیت است اما حکم عرف مهم نیست زیرا معنای مشتق واضح است که باید تلبسی در میان باشد و لو به نحو عینیت. حال در چنین مصداقی عرف در تشخیص مشکل داشته باشد مهم نیست.

مرجعیت عرف در تحدید مفاهیم در صورت عدم وضوح مفاهیم

بله: در بعضی موارد موارد برای تعیین مدلول الفاظ نزد عرف، سراغ مصادیق میرویم مثلاً مفهوم غنا برای ما واضح نیست ولی عرف بعضی موارد را مصداق غنا می شمارد در این گونه موارد عرف مرجع است و ما برای تعیین حدود مفهوم غنا عند العرف از عرف کمک میگیریم اما این رجوع در جایی است که مفهوم برای ما واضح نیست ولی اگر مفهوم واضح شد دیگر عرف ملاک نیست.

پس اینکه مرحوم آخوند فرموده است عرف در انطباق مصادیق ملاک نیست درست است اما در جایی که مفهوم واضح است اما اگر مفهوم واضح نباشد به مفهوم رجوع میکنیم هر چند که در حقیقت رجوع به عرف در جایی که مفهوم واضح نباشد رجوع به عرف در تطبیق مصداق نیست زیرا مفهوم که معلوم نیست. بلکه تعیین مصداق رهگذری برای بدست آوردن مفهوم است.

اشکال مجازیت صفات باری تعالی

مرحوم آخوند فرمود حمل صفات باری تعالی بر خداوند مجاز نیست یعنی صفات معنای موضوع له خود را دارند و با این وضع بر خداوند نیز حمل میشوند زیرا اگر مجاز باشد تالی فاسد دارد چون معنای مجازی گویی عدم اراده معنای موضوع له لفظ است حال که معنای موضوع له اراده نشده است یا ضد آن معنا اراده شده است که گفتنی نیست زیرا معنای عالم، ضد جاهل است حال که مجاز گویی شده است باید ضد آن را اراده کرده باشیم یعنی خداوند جاهل است و این مطلب کفر و الحاد است و اگر معنای دیگری است و ما آن را نمیدانیم پس حمل این صفات بر باری تعالی لقلقه زبان است در حالی که این مطلب نیز پذیرفتنی نیست. در نتیجه باید بگوییم معنای آنها مجازی نیست بلکه حقیقی است.

مجاز گویی در هیئت مشتق

به نظر می آید تالی فاسد مذکور بر صاحب فصول وارد نیست و به نظر ما اشکال مرحوم آخوند تندروی به صاحب فصول است زیرا ایشان میگوید معنای عالم واضح است ولی مجاز در هیئت است یعنی وقتی گفته میشود خدا عالم است مجاز است و حقیقت مشتق در این جا این است که گفته شود خداوند علم است در حالی که مجاز گویی که مرحوم آخوند ادعا کرده است در ناحیه ماده است زیرا وقتی معنای حقیقی اراده نشده است و معنا عوض شده است که معنای ماده عوض شده باشد در حالی که صاحب فصول میگوید ماده معنایش تغییری نکرده است و چیزی که تغییر کرده است هیئت مشتق است. ضد معنای علم را اراده کردن یا معنایی که ما نمیدانیم اراده شده باشد مربوط به ماده است.

در نهایت، اینکه صاحب فصول فرموده است از دو حیث عالم در الله عالم مجاز است یکی از این جهت که عالم به ذات تلبس ندارد و از جهت دیگر تغایر عالم با الله مراعات نشده است، درست نیست.

خلاصه: وقتی که ما میگوییم یا عالم، هیچ مجازیتی را احساس نمیکنیم. و همان طوری که گفته میشود پیامبر عالم است، همان عالم را بر خداوند نیز اطلاق میکنیم.

لفظی بودن نزاع

مرحوم آخوند میفرماید: نزاع لفظی است زیرا کسانی که گفته اند قیام مبدا به ذات شرط نیست منظور این است عینیت نیز کافی است و کسانی که گفته اند قیام شرط است قیام را معنای وسیعی دانسته اند و عینیت نیز یک نوع قیام است. حال شما بر این مطلب فکر کنید و ببینید که تا چه حدی صحیح میباشد

تنبیه ششم: شریطیت جری مبدا بر ذات بدون واسطه در عروض**عدم شریطیت جری مبدا بر ذات بدون واسطه در عروض**

مرحوم آخوند فرموده است^۱ برای صدق حقیقی مشتق شرط نیست که جریش بدون واسطه در عروض باشد.^۲ توضیح مطلب: گاهی اوقات گفته میشود آب جاری است در این جا آب متلبس به مبدا است و خود آب نیز جریان دارد و جریان برای آب واسطه ندارد و گاهی اوقات گفته میشود میزاب جریان دارد در این مثال جریان برای میزاب آمده است و در عین حال صدق مشتق حقیقی است و لازم نیست که تلبس به مبدا حقیقی باشد چیزی که لازم است اصل تلبس است در مقابل منقضی. ارتکاز نیز همین مطلب را افاده میکند در هر دو مثال جریان داشتن به یک معنا استعمال شده است. مثلاً مسافر متحرک است ولی در واقع سیاره متحرک است و اسناد مجاز است ولی متحرک در مسافر به معنای متحرکی است که در سیاره است. پس برای صدق حقیقی مشتق، اصل تلبس لازم است حال به هر نحوی باشد و لو اینکه تلبس عرضی باشد و حقیقی نباشد. در تنبیه قبلی گفته میشد اصل تلبس لازم است و لو اینکه به نحو عینیت باشد ولی در این تنبیه گفته میشود که اصل تلبس لازم

^۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۵۸.

^۲ مقرر: واسطه در تقسیمی سه قسم می شود:

الف: واسطه در ثبوت: منظور از ثبوت اصل وجود و تحقق یک امر است و واسطه در ثبوت یعنی واسطه در اصل وجود یعنی علت وجود و تحقق واقعی یک شیء چه علم به آن داشته باشیم یا نه مثل نار که واسطه در ثبوت حرارت برای ماء است و شمس که واسطه در ثبوت روشنایی برای عالم است.
ب: واسطه در اثبات: منظور از اثبات علم و تصدیق به چیزی است و واسطه در اثبات یعنی واسطه در علم و چیزی که به سبب او علم به چیزی پیدا شود، اعم از اینکه همین امر واسطه در ثبوت هم باشد یعنی هم علت اصل وجود واقعی شیء است و هم علت علم ما به آن وجود است. و یا واسطه در ثبوت نباشد.
ج: واسطه در عروض: منظور از عروض مجرد حمل و اسناد است و واسطه در عروض یعنی واسطه در حمل و اسناد مجازی چیزی به چیز دیگر. مانند ماء که واسطه در عروض و اسناد جریان بر میزاب است: «المیزاب جار»

است و لو اینکه تلبس به صورت مجازی باشد. زیرا بحث ما در هیئت مشتق است و مجاز در اسناد است این دو تنبیه عکس یکدیگر هستند.

شرط دانستن جری مبدا بر ذات بدون واسطه برای صدق حقیقی مشتق

صاحب فصول فرموده است^۱ برای صدق حقیقی مشتق باید جری حقیقی باشد و الا مشتق مجازی است در حالی که مرحوم آخوند میفرماید صاحب فصول خلط بین مجاز در اسناد و مجاز در کلمه کرده است زیرا مجازیت در اسناد مربوط به ماده مشتق است زیرا اصل جریان مجاز است نه اینکه جریان مجازی داشتن نیز مجاز باشد. در مواردی که عروض مبدا برای ذات با واسطه است باز هم صدق مشتق حقیقت است و ادعای صاحب فصول درست نیست.

حال اینکه واقعا ادعای صاحب فصول همین مطلبی باشد که مرحوم آخوند آن را رد میکند یا چیزی دیگر است مهم نیست ولی ظاهر کلامش همین مطلب است که مرحوم آخوند آن را رد میکند زیرا اولاً ظهور کلامش در این مطلب است و ثانياً مناسبت کلام ایشان در این بحث که در مورد شرایط مشتق است و در مورد هیئت مشتق است همین مطلب را اقتضاء میکند نه اینکه میخواهد بگوید این نحوه استعمال مشتمل بر یک نوع مجازیتی است تا با کلام مرحوم آخوند نیز هماهنگ باشد.

خلاصه:

در صدق حقیقی مشتق، اولاً مغایرت مبدا با ذات شرط نیست حال که عدم مغایرت شرط نیست یا مثل مرحوم آخوند که مغایرت مفهومی کافی است و یا مثل ما که اصل مغایرت را شرط نمیدانیم و ثانياً قیام مبدا به ذات به نحو وسیع شرط است در مقابل صاحب فصول که قیام را به نحو عدم واجدیت را اخراج کرده بود و ثالثاً برای صدق حقیقی مشتق قیام مبدا به صورت تسامحی و به نحوی از عنایت کافی است و دارا بودن حقیقی لازم نیست. و مجرد تلبس به مبدا کافی است. شاهد این نکات یک مطلب است و آن ارتکاز و فطرت عرفی ما است که در همه ی این موارد (الوجود موجود، الله عالم، المیزاب جار) حمل و صدق حقیقی مشتق محقق است.

۱ الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، محمد حسین الأصفهانی، ج ۱، ص ۶۱.